

تاریخچه ی حزب ایرانیان



حزب ایرانیان

دکتر حسین تجدد
عضو هیات اجرایی دفتر سیاسی
و قائم مقام پیشین دبیر کل حزب ایرانیان
نماینده ی اسبق مجلس شورای ملی

آن‌ها داده شود و تقریباً همه ی آن‌ها هنگامی که در محیط حزب با یکی از مسؤولان حزبی روبه رو می شدند می گفتند: چه خبر؟ ... موضوع جدید چی دارید؟ ... چه بسا در خارج از حزب دشمنان و بدخواهان به بعضی از آن‌ها تلقینات سوؤ می کردند. آن جایی که جوشش و هیجان و امید موج می زد در حوزه ها و کانون های دانشجویان و پسران و دختران بود که گویندگان و نظریه پردازان حزب که اکثراً قدیمی های زبده و کارکشته بودند برای آن‌ها سخن می گفتند و این کانون ها را همواره گرم و فروزان نگه می داشتند و حزب از نظر جای کافی برای تشکیل جلسات و حوزه ها دچار تنگنای مکان بود. دبیر کل حزب هم هرچندگاه، هفته یا دو هفته یکبار سخنرانی شعارگونه و هیجان انگیز و بی محتوایی در حزب ایراد می کرد و سایر مواقع هم هفته یی ۳-۴ روز عصرها در دفترش می نشست و در رویاهای خود غوطه ور بود و اعضای حزب را نسبت به انتخابات قریب الوقوع و موفقیت آمیز خوش بین می کرد.

دوستان و آشنایانی که دبیر کل در خارج از حزب داشت افراد زیاد موثری نبودند که در متن کارهای نظام باشند و خبرهای دست اول داشته باشند و بدانند پشت پرده چه می گذرد، ولی خودشان را بزرگ و مطلع جلوه می دادند و بعضی از آن‌ها را دکتر صدر به من معرفی کرده بود و بعضی دیگر را از راه های دیگر می شناختم که با دکتر صدر معاشرت دارند.

حزب ایرانیان که به مانند سایر احزاب رسمی کشور تاسیس شده بود و صدها تن از استادان، دانشگاهیان، فرهنگیان، دانشجویان، جوانان، زنان، دختران، کارگران، کشاورزان و دیگر گروه های اجتماعی به عضویت آن نائل شده بودند و فعالیت های گسترده یی را در تهران و شهرستان ها انجام داده بود و آمادگی کامل برای شرکت در انتخابات دوره ی بیست و سوم مجلس شورای ملی را داشت به ناگهان قبل از آغاز ثبت نام کاندیداها از سوی عوامل رژیم دستور دادند اعلامیه بدهید که حزب ایرانیان در انتخابات شرکت نمی کند این بود معنای حزب و دموکراسی و حقوق مدنی و سیاسی در رژیم گذشته!!

بعد هم در تاریخ یازدهم اسفندماه ۱۳۵۳ شاه ایران دستور انحلال همه ی احزاب موجود کشور را صادر کرد و آن چه هم که به عنوان نمایش دموکراسی ظاهراً به صورت سیستم چند حزبی وجود داشت از بین رفت.

بودند و گفت وگو می کردند و اصل سخن شان موضوع انتخابات بود. این افراد غالباً نقش سازنده یی در حزب نداشتند و اگر هم از نظر علمی سطح شان بالا بود ولی کم تر حاضر می شدند در حوزه ها و کنفرانس های حزبی درباره ی رشته ی تخصصی خودشان سخنی بگویند و در یک حالت انتظار می آمدند و می رفتند و گوش به زنگ بودند که مژده جدیدی به

□ هر روز که به انتخابات دوره ی بیست و سوم مجلس شورای ملی نزدیک تر می شدیم شور و هیجان و آمد و رفت ها در حزب ایرانیان بیش تر می شد. بویژه منتظرالوکاله و آن هایی که از دبیر کل قول انتخاب شدن گرفته بودند یا در دفتر من تجمع می کردند و خودی نشان می دادند و یا این که به صورت گروه های ۳-۲ نفری در راهروهای حزب ایستاده

این دوستان همه افراد شب زنده داری بودند که تا دم صبح می نشستند، به خواب صبحگاهی علاقه ی زیادی داشتند و تا دم ظهر می خوابیدند، مگر آن هایی که موظف بودند صبح زود خسته و کوفته به سر کار خود بروند، حول و حوش نظام می پلکیدند و هر کدام به نسبت خود بهره یی می بردند و پیوسته هم به دکتر صدر دروغ می گفتند. جمله یی که همواره به دبیرکل ساده لوح حزب می گفتم این بود: «مواظب باش، فریب نخوری.» و آبرو و حیثیت همکاران صدیق و بالیمان و فداکاری که سال ها با هم بوده ایم و هم اکنون ستون های حزب بر دوش آن ها قرار دارد بر باد ندهی...» من دقیقاً اطلاع داشتم چه تحریکاتی و به وسیله ی چه عواملی در حال تکوین است. من می دانستم چه ضربات محکمی را بر پیکر حزب ایرانیان وارد کرده اند، من می دانستم چه گزارش هایی را علیه ما داده اند و ما را خار راه خود و نظام معرفی کرده اند. هنگامی که این مسائل را با او در میان می گذاشتم با ناراحتی جواب می داد کاری نمی توانند بکنند، شاهنشاه با ماست. به او گفتم: آن شاهنشاهی که به ما اجازه ی تاسیس حزب داد با سیاست های غلط و نادرستی که تو در پیش گرفته یی و همه ی پیروزی ها را در وجود خودت می بینی نظرتش فرق کرده. شاهنشاهی که تو می گویی هنوز حزب اکثریت پاسدار انقلاب را رها نکرده، حزب مردم و پروفیسور عدل را کنار نگذاشته.

آن ها قدرت دارند هر بلایی را به سر ما بیاورند و همه ی کوشش هایی که از یک سال قبل اتخاذ کرده ایم نقش بر آب سازند و فاتحه ی حزب را بخوانند این قدر فریاد نزن که حزب ایرانیان یک حزب اساسی و واقعی است و احزاب دیگر باشگاه های خصوصی و بنگاه های کارگشایی هستند. آن هایی هم که به حزب ایرانیان آمده اند برای کارگشایی و راه یافتن به مجلس آمده اند. تو می باید در سخنرانی های از نوآوری های مرامنامه و دکتترین و برنامه های اجتماعی حزب سخن بگویی و از ایمان و خلوص جوانانی که به حزب آمده اند حرف بزنی. به دبیر کل گفتم: مگر نمی باید تو درباره ی استراتژی حزب با دوستان قدیمی و بنیان گزاران اصلی حزب مشورت کنی و به حرف و نظر آن ها احترام بگذاری. آن ها هم نظر و عقیده من را دارند. تو نمی باید خارج از تصمیمات و استراتژی که دفتر سیاسی حزب تعیین می کند سخن بگویی. تو نمی باید با همان روشی که از پزشکیپور در حزب پان ایرانیست آموخته یی در حزب ایرانیان به کار بندی. حزبی که دفتر سیاسی و هیات اجرایی و کمیسیون های تخصصی و کارشناسی و دیگر ارکان را دارد. لازم است رهبران حزب درباره ی مسائل مهم و سرنوشت ساز تصمیم بگیرند و آگاه باشند که در حزب چه می گذرد، حتی اعضای دفتر سیاسی حزب می باید از آن چه که شاه و نظام به صورت فرمایشی و دستوری از حزب می خواهند آگاه باشند. همان طور که در گفتارهای پیشین گفتم دکتر صدر خود را نافته جدابافته

می دانست و فکر می کرد اکنون که اجازه ی تاسیس حزب به ما داده شده است به ما اجازه خواهند داد به مانند احزاب دیگر کشورها آن چه را که می خواهیم بیان کنیم و ماشین حزب ما هیچ گونه ترمزی ندارد. گفته ها و پندهای من و بعضی دیگر از دوستان گاهی دبیر کل را متنبه می کرد و مدتی راه اعتدال و صحیح را در پیش می گرفت، ولی بعد از چندی همان رویه غلط خود را دنبال می نمود و راه را برای زوال و سقوط حزب هموار می ساخت و از هر حرکت نابخردانه یی که انجام می داد دشمنان حربی جدیدی می ساختند و به جان حزب ایرانیان می افتادند.

ناراحتی ما بیش تر از بابت صدها نفر جوانان و دانشجویان و دختران و پسرانی بود که حزب را داغ و پر جوش و خروش نگه داشته بودند، بدون این که چشم داشتی به وکالت مجلس و یا تقاضای شغل و مقامی داشته باشند. نگرانی من بیش تر از این جهت بود که اگر ضربات کاری دشمنان بر حزب موثر واقع شود و آن ها بتوانند مانع موفقیت حزب در انتخابات شوند نه تنها منتظرالوکاله ها و اکثر شخصیت های علمی و دانشگاهی و فرهنگی که به حزب آمده اند خواهند رفت بلکه جوان ها و دانشجویان هم که دبیر کل در سخنرانی های خودش امید موقعیت حزب را در انتخابات مجلس داده است سرخورده و مایوس خواهند شد.

روزها و ساعت ها می گذشت و ما تعداد زیادی از گروه های مختلف را در لیست کاندیداهای مجلس بیست و سوم قرار داده بودیم و منتظر بودیم که تعداد

سهمیه نمایندگان حزب ایرانیان در مجلس که معمولاً با تایید نهایی شاه مشخص می شد به آگاهی حزب برسد تا در وقت مقرر کاندیداهای حزب ما ثبت نام کنند. امید دکتر صدر صددرصد بود ولی من با آگاهی هایی که داشتم و بوی ناخوشی که از فضای بدبینی خارج از حزب استشمام کرده بودم، امیدی نداشتم. من از دهان فردی که بسیار به شاه نزدیک بود و سال ها با او تماس داشتم شنیدم که شاه ایران در گزینش دکتر صدر به سمت دبیر کل حزب ایرانیان پشیمان شده و از برنامه یی که برای ایجاد یک حزب اقلیت دوم در مجلس داشته منصرف گشته است چون دکتر صدر رهنمودها و توصیه های شاه را پس از تاسیس و راه اندازی حزب ایرانیان انجام نداده و حتی برعکس عمل کرده است. در واقع شاه فکر کرده سری را که درد نمی کند دستمال نبندد و مشکل فراکسیون حزب پان ایرانیست در مجلس تکرار نگردد. من این خبر اسفناک را

هیچ گاه با دکتر صدر در میان نگذاشتم. زیرا از یک سو اجازه نداشتم و از سوی نمی خواستم مطلبی که آن دوست دیرین و ارزنده و دلسوز با من در میان گذاشته است فاش کنم و از سوی دیگر باور و قبول کردن صددرصد این خبر برایم طاقت فرسا و غیرقابل تحمل بود زیرا من ایران دوست آرمان خواه و بی غل و غش که شانه هایم در زیر بار سنگین حزب ایرانیان خرد شده بود فدای ندانم کاری ها و بزرگ بینی ها دکتر صدر می شدم.

دکتر صدر در تمام سخنرانی هایش با کلمات و جملات من درآوردی و غیرمأنوس و پرطمطراق از رژیم و شاه ایران تمجید و ستایش می کرد و بارها جمله «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» را به زبان می راند. مسلماً شاه از چنین چاپلوسی و تملق اغراق آمیزی امیری خوشش نمی آمد و نحوه ی بیان و حرکات او به مانند رهبر حزب پان ایرانیست ما وجودش عجین شده بود. هنوز حزب

ایرانیان بر مرکب پیروزی قرار نداشت، هنوز فراکسیونی از حزب ایرانیان در مجلس تشکیل نشده بود. هنوز حزب ایرانیان عملاً در مجلس با ارائه ی طرح های مفید و نظرات و پیشنهادات سازنده شایستگی خود را ثابت نکرده بود ولی دبیر کل حزب ایرانیان به طور شعارگونه به احزاب ایران نوین و مردم به شدت حمله می کرد و از نظر شاه نقش تخریب را به عهده گرفته بود که شاه ایران از این کار خوشش نمی آمد. پس از دیدار اولیه ی یکه بین ما و شاه ایران انجام گرفت و پروانه ی تاسیسی حزب ایرانیان را گرفتیم، دیگر ما توفیق هیچ گونه دیداری را با شاه به دست نیاوردیم ولی مرتباً رقیبیا و مخالفین از نخست وزیر گرفته تا دبیران کل احزاب و هم چنین مامورین مخفی شرح ندانم کاری ها و سوء رفتارهای دکتر صدر را به شاه می دادند. مدت ها به این منوال گذشت تا این که یک روز ساعت ۴ بعدازظهر که هنوز مدتی به آغاز ثبت نام کاندیداهای مجلس بیست و سوم باقی مانده بود دکتر صدر به من تلفن زد که فوراً در منزلش با او دیدار کنم گفتم چه خبر است؟ پاسخ داد: خبر بدی دارم. من حدس زدم که حتماً مربوط به حزب است پس از چند دقیقه لباس پوشیدم و راه افتادم. خانه ی من و خانه ی او خانه های آشنایی بودند که بارها و ماه ها به کرات در یکی از اتاق های آن می نشستیم و درباره ی آینده ی کار سیاسی خود حرف می زدیم. این بار رفتن من به خانه ی دکتر صدر در خیابان روزولت «پاسداران امروز»، بالاتر از سینما



دکتر حسین تجدد در سالن کنفرانس حزب ایرانیان سخنرانی می کند

دیاموند، کوچه‌ی کورس، شماره‌ی ۴۴، طبقه‌ی سوم خیلی دغدغه‌آمیز بود و فکر می‌کردم که خبر نگران‌کننده‌ی مربوط به حزب است. هنگامی که پشت در آپارتمان رسیدم و زنگ را به صدا درآوردم دکتر صدر در را باز کرد در حالی که رنگ‌پریده و غمگین و به شدت افسرده بود. نشستیم و بلافاصله گفتیم: بگو چه شده؟ چه شده؟ دکتر صدر پاسخ داد امروز صبح به ما دستور دادند اعلامیه بدهیم که حزب ایرانیان به علت عدم آمادگی به جز یک مورد در انتخابات شرکت نمی‌کند. این گفته‌ی دکتر صدر مانند پتک محکمی بر سرم کوبیده شد و در یک لحظه گیج و مات شدم. و عوارض و عواقب ناشی از این دستور را برای حزب ایرانیان در نظر مجسم کردم. چند لحظه سکوت مرگباری تمام وجودم را فراگرفت ولی یک دفعه به خود آمدم و با صدای بلند گفتم نفرین همه‌ی دوستان وفادار، صدیق و پاکبازی که ماه‌ها با ما کار کردند نثار تو باد. آن چه را که پیش‌بینی می‌کردم و بارها با روشنی و آشکارا به تو گفته بودم تحقق پیدا کرد، تو آدم ساده‌اندیش و زودباوری بودی که هم حزب را بازیچه وعده‌های رابط‌های دروغگو و حيله‌گر کردی و هم این که با استراتژی غلط و نادرستی که در پیش گرفته بودی تیشه بر ریشه‌های حزب زدی اکنون چه خواهی کرد؟ تو بارها در سخنرانی‌هایت از شرکت فعالانه حزب در انتخابات سخن گفته‌ی، تو به ده‌ها نفر وعده‌ی وکالت مجلس را داده‌ی و با این ترفند آن‌ها را در حزب نگه داشتی. تو هر روز با خبرنگاران مصاحبه کردی

و در مقابل پرسش صریح آن‌ها اظهار داشتی حزب ایرانیان مشغول بررسی کاندیداها و ویژگی‌های آن‌ها برای شرکت در انتخابات است و حتی درباره‌ی ستاد انتخاباتی حزب سخن گفته‌ی. تو حزب مردم را هیچ انگاشتی و خطاب به پروفیسور عدل دبیر کل حزب مردم گفتی پروفیسور عدل جراح خوبی است ولی بهتر است سیاست را به ما واگذار کند. این بود سیاست تو که بمانند یک فرد نادان در سیاست عمل کردی. روزنامه‌ها از قول تو نوشتند که نقش اقلیت مجلس را حزب ایرانیان به عهده خواهد گرفت. در بخش‌های پیشین این سلسله مقالات تصویر مستندات مصاحبه‌ها و سخنان دبیر کل حزب ایرانیان با ذکر تاریخ و شماره روزنامه‌ها نوشته شده است. اکنون تو می‌خواهی اعلامیه بدهی که حزب ایرانیان به علت عدم آمادگی به جز یک مورد در انتخابات شرکت نمی‌کند. اگر تو سیاستمدار بودی و بینش سیاسی داشتی از همان روزها و ماه‌های اول به کسی وعده‌ی وکالت نمی‌دادی و پیوسته به اعضای حزب می‌گفتی که ما می‌باید فعلاً دوران سازندگی و آموزش سیاسی افراد و توسعه‌ی حزب را در شهرستان‌ها طی کنیم و آن روز که شاه ایران اجازه‌ی شرکت حزب در انتخابات را می‌داد و سهمیه‌ی هم برای ما تعیین می‌کردند، آن زمان مشغول بررسی کاندیداها می‌شدیم و به افرادی که شایسته‌ی نمایندگی شدن بودند قول کاندیدایی و احتمال موفقیت می‌دادیم نه این که با

تصورات واهی خود به افراد وعده‌ی وکیل شدن بدهی. سر و صدای ما تدریجاً بالا گرفت و صداها بلند و بلندتر شد و صحبت‌های پرطنین من که ناشی از خشم زیاد بود، خاموش را که در یکی از اتاق‌ها استراحت می‌کرد به بیرون کشاند و خطاب به ما دو نفر گفت: چرا این قدر ناراحت هستید؟ من هیچ وقت ندیده بودم که این چنین صحبت کنید و بعد دوباره به اتاق خودش رفت و در را بست. من هم با ناراحتی و تائر بسیار در حالی که با سردی و ناراحتی خداحافظی کردم منزل دکتر صدر را ترک نمودم. فردای آن روز دکتر صدر اعلامیه داد که حزب ایرانیان به علت عدم آمادگی به جز یک مورد در انتخابات شرکت نمی‌کند. آن یک مورد هم خود دکتر صدر بود که به او اجازه داده بودند خودش را از کهک قم که تازه شهرستان شده بود با یک درجه عقبگرد کاندیدا کند. در حالی که حزب ایرانیان در کهک قم نه شعبه داشت و نه فعالیتی داشت و در دوره‌ی بیست و دوم دکتر صدر از شهرستان قم بدون این که اکثریت آراء داشته باشد به مجلس راه یافته بود. واقعاً شرم آور و مسخره بود که حزبی با آن همه سروصدا و تبلیغات و انعکاس وسیع و گسترده به عنوان حزب سوم تشکیل شود و صداها نفر از شخصیت‌های علمی و فرهنگی و دانشگاهی و جوانان و دانشجویان و سایر گروه‌ها به عضویت آن نائل شوند و بعد هم دستور بدهند که حزب اعلامیه بدهد به علت عدم آمادگی در انتخابات شرکت نمی‌کند و یک نفر را از صندوق‌های کهک قم بدون این که

اکثریت آرا را داشته باشد بیرون بیاورند. دبیر کل حزب ایرانیان اگر آزادگی و جوانمردی داشت هرگز قبول نمی کرد که به عنوان تنها نماینده ی حزب بدون این که صلاحیتش داشته باشد از صندوق های کهنک قم قد علم کند و پیشنهاد می داد یکی از افراد شایسته ی حزب که در حوزه ی انتخابیه ی خود محبوبیت داشت و مورد علاقه ی مردم بود به مجلس راه یابد. واقعاً حیرت انگیز و تمسخرآمیز بود که طی یک سال صدها نفر از شخصیت ها و گروه های گوناگون شبانه روز در حزبی کار کنند و آخر کار سهم آن حزب از چند صد نماینده ی مجلس فقط یک نفر از کهنک قم باشد. در حالی که ده ها نفر شایسته تر از آن فرد آماده شرکت در انتخابات و کسب پیروزی صدرصد بودند. در آن زمان یکی از روزنامه ها تحت عنوان پراکنده نویسی شرکت نکردن، حزب ایرانیان را در انتخابات به صورت طنز و تمسخر تجزیه و تحلیل کرده و مطالبی این چنین نوشت:

۱- اگر آمادگی نداشتید چرا حزب درست کردید؟

۲- مگر در بین اعضای شما افرادی که شایسته ی وکالت باشند وجود نداشت، هدف های اعلام شده را چگونه می خواهید به وسیله ی یک نفر جامه ی عمل بپوشانید!!

آن روز که با دکتر صدر درباره ی پیامدهای منفی اعلامیه ی حزب صحبت کردم و به منزل بازگشتم تا صبح به خواب نرفتم و پیوسته خطاها و ندانم کاری های دکتر صدر را در نظر مجسم می کردم و

چون به هیچ عنوان توان روبه رو شدن با افراد حزب را نداشتم و نمی توانستم به آن ها جواب قانع کننده یی بدهم لذا تصمیم گرفتم چند روزی به منظور تمدد اعصاب و دور شدن از حزب به شمال ایران سفر کنم که در واقع نتیجه ی کوشش های یک ساله ی خود و صدها نفر از دوستان و همفکرانی که با ما کار می کردند نقش بر آب شده بود. پس از یک هفته به تهران بازگشتم و عصر همان روز ساعت ۵ بعدازظهر به حزب رفتم. به محض ورود مشاهده کردم دیگر از آن راهروهای شلوغ و اتاق های پرجمعیت که همه جا شادی و هیجان و امید موج می زد، خبری نیست و ضربه ی کاری بر پیکر حزب وارد آمده است. به هر روی پس از صدور اعلامیه ی عدم شرکت حزب در انتخابات همان گونه که پیش بینی می کردم حزب از وجود منتظرالوکاله ها و اکثر شخصیت های علمی و فرهنگی و همه ی آن هایی که برای وکالت مجلس به عضویت حزب نائل شده بودند خالی شد و ترفند دبیر کل برای نگه داشتن آن ها در حزب برملا گردید.

بیش تر افرادی که در حزب مشاهده می شدند همان دوستان قدیم وفادار و با ایمان و گروهی از دانشجویان و جوانان بی توقع بودند. ولی در بین آن ها هم شادابی و نشاط گذشته مشاهده نمی شد. زیرا آن ها خواهان وکالت مجلس و یا به دست آوردن شغل و مقام نبودند، ولی در واقع می خواستند به کوشش های حزب مورد علاقه ی خودشان ارج گذاشته شود. با وجود این که یک هفته از صدور

اعلامیه ی کذایی حزب گذشته بود ولی باز هم صحبت های درگوشی! و پیچ پیچ! بین افراد حزب وجود داشت، حرف های کاملاً پسندیده و درستی رد و بدل می شد. افراد حزب می گفتند چه شد؟ چرا این طوری شد؟ حزب که آمادگی شرکت در انتخابات را داشت.

مگر ما یک سال تمام شبانه روز کوشش و فعالیت نکرده بودیم. مگر آن همه استادان، دانشمندان، متخصصین و تحصیل کرده های شایسته در حزب نبودند.

مگر صدها نفر از دانشجویان، جوانان، دختران، پسران، کارگران، اصناف، کشاورزان و ... عضو حزب نشده بودند.

مگر هر روز ده ها حوزه ی حزبی از دانشجویان، جوانان، صاحب نظران، اساتید، فرهنگیان و دیگر گروه ها در حزب تشکیل نمی شد.

مگر مرانامه و نوآوری ها و دکترین جدیدی که ارائه کرده بودیم همه را تحت تاثیر قرار نداده بود.

مگر ده ها کنفرانس آموزشی در تهران و شهرستان ها برای آموزش سیاسی افراد حزب برگزار نکردیم.

مگر دبیر کل، نگارنده و دیگر نظریه پردازان حزب برای ایراد کنفرانس های حزبی به مراکز استان ها و شهرستان ها سفر نکرده بودند.

مگر در حوزه های حزبی همواره گویندگان حزب، هدف ها و آرمان های حزب را توجیه و تفسیر نمی کردند و این برنامه ها در سایر احزاب وجود نداشت و یا بسیار محدود بود.

مگر هر دو هفته و یا هفته بی یک بار به مناسبت های گوناگون کنفرانس هایی با شرکت چند صد نفر از گروه های مختلف در حزب تشکیل نمی شد.

مگر در بعضی استان ها مانند کرمان حزب ایرانیان آن قدر گسترده و نیرومند نبود که چند تیم ورزشی قدرتمند حزب در سطح استان رتبه ی اول را به دست آورده بودند.

مگر سازمان های حزب ایرانیان در تعدادی از کشورهای اروپایی تشکیل نشده بود که چند بار دبیر کل به آن کشورها سفر کرد. افراد حزب می گفتند که احزاب اکثریت و اقلیت با امکانات وسیع مالی و... که در اختیارشان بود یک دهم حزب ایرانیان کار مثبت نمی کردند. دوستان حزب می گفتند: چرا؟ چرا؟ حزب ایرانیان اعلامیه داد که به علت عدم آمادگی در انتخابات شرکت نمی کند.

آن روزها که من قائم مقام حزب بودم و همه چیز را به خوبی می دانستم، نمی توانستم جواب این چراها را بدهم، ولی امروز پس از چند دهه که عمر و توانایی جسمی و روانی ام در رژیم گذشته تباہ شده است، می توان به روشنی جواب این چراها را بدهم تا نسل های آینده بدانند و آگاه باشند که چگونه در آن رژیم حزب و دموکراسی و حقوق مدنی مردم به مسخره گرفته شده بود. آن روز که ما حزب ایرانیان را تشکیل دادیم و می خواستیم کار سیاسی بکنیم ناگزیر بودیم با شرایط و ضوابط آن زمان کار خود را ادامه دهیم. شاه ایران فکر می کرد که ما خود

می دانیم چگونه این مسیر را طی کنیم. دکتر صدر که بدون شایستگی به دبیر کلی حزب منصوب شده بود، مغرور بی جهت بود و می خواست شترسواری دولا دولا بکند و برخلاف احزاب دیگر حزب ایرانیان را مستقل و غیروابسته معرفی نماید، بویژه جوانان، دانشجویان و دانش آموزان را با سخنان هیجان انگیز و شعارگونه فریب دهد، در حالی که رهبران و مسؤولان و صاحب نظران حزب و حتی بعضی از افراد عادی به خوبی می دانستند چه ضوابط و شرایطی حاکم بر حزب است و هیچ حزبی نمی توانست خارج از اصول و ضوابط نظام گامی به جلو بردارد. به هر حال پس از صدور اعلامیه و خالی شدن حزب از اعضا ناگزیر با سعی و کوشش بسیار و تبلیغات گسترده و تحمل سختی فراوان مشغول بازسازی حزب شدیم. غیر از جوانان و دانشجویان که اکثراً در حزب مانده بودند افراد دیگری از گروه های مختلف را به عضویت حزب درآوردیم که از چند و چون گذشته آگاهی زیادی نداشتند.

نگارنده و دوستان قدیم و هم چنین دوستان جدیدی که طی یک سال آموزش سیاسی ورزیده و کاردان شده بودند مجدداً توانستیم حزب را به مرحله ی بالایی از پیشرفت و شکوفایی برسانیم و علاوه بر تهران کوشش های زیادی را هم در استان ها و شهرستان ها دنبال کردیم. دبیر کل هم مجدداً با همان سخنان شعارگونه اشتباهات گذشته ی خود را تکرار می کرد و بدون این که بداند تا چهار سال آینده چه خواهد شد در بیش تر سخنرانی هایش می گفت:

اگر ما به علت عدم آمادگی!! در انتخابات دوره ی بیست و سوم شرکت نکردیم در انتخابات دوره ی بیست و چهارم با تمام وجود شرکت خواهیم کرد و نمایندگان شایسته و لایق حزب را به مجلس خواهیم فرستاد.

او بدون این که بداند تا چهار سال آینده چه خواهد شد تمام وجود افراد حزب را برای انتخابات دوره ی بعد مایه گذاشته بود، در حالی که تا چهار سال بعد وجود یاعدم وجود حزب ایرانیان زیر سوال بود و اگر هم احزاب تا چهار سال دیگر می بودند معلوم نبود این بار هم چه اعلامیه ی فرمایشی را آقای دکتر صدر می بایست صادر کند و تعجب آور این بود که این دبیر کل نادان و بی تدبیر یکی دو ماه پس از پایان انتخابات دوره ی بیست و سوم در بیش تر سخنرانی هایش خبر پیروزی حزب را در انتخابات دوره ی بیست و چهارم می داد و همواره از جمله شرکت در انتخابات با تمام وجود صحبت می کرد و بعد هم همان گونه که می دانید شاه ایران در تاریخ یازدهم اسفند ۱۳۵۳ همه ی مسؤولان عالی رتبه ی کشور، نخست وزیر، هیات وزیران، دبیران کل احزاب و قائم مقام های آن ها، مسؤولان رسانه های همگانی، خبرنگاران مسؤولان جراید و... را در کاخ نیاوران فراخواند و پس از ایراد سخنانی همه احزاب موجود کشور را منحل نمود و پیشنهاد تشکیل حزب واحد جدیدی به نام رستاخیز را اعلام نمود و یک حالت ظاهری و صوری هم که ظاهراً نمایشی از دموکراسی در ایران وجود داشت از بین رفت. ■